



درسهائی از نهج البلاغه

خطبه ۲۳۴

قسمت پنجم

می فرماید:

«فَلَعَمْرِي لَقَدْ فُوقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ لَكُمْ بِالْبُرْعِ الشَّدِيدِ،
وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ».

پس به جان خودم قسم، به تحقیق شیطان تیر تهدیدش را به قصد شما
به چله کمان گذاشته و کشیدن کمان را به نهایت محکمی و
سختی رسانده و از جای نزدیکی، شما را مورد اصابت تیر قرار داده
است.

تیر شیطان به سوی شما است

شیطان غیر از اینکه با داد و فریاد، شما را به سوی خود می کشاند و غیر
از اینکه سواره نظام و پیاده نظامش را برای تیرد با شما آماده ساخته برای
اینکه شما را فریب دهد و به مرض خودش مبتلا سازد، خود نیز مستقیماً تیر
را به چله کمان گذاشته و از آن شکاف تیر عبور داده و با شدت به سوی
مغزتان نشانه رفته است.

اینها همه کتابه از این است که شیطان با تهدید و وعید، همواره شما
بندگان خدا را مورد ارباب قرار می دهد تا او را پیروی و تبعیت کنید. مثلاً
اگر شیطان بزرگ می خواهد مردم لبنان و ایران و یا مسلمانان جهان را
بترساند، از آن طرف با زبان و بیان تهدید می کند و از طرفی دیگر نیرو
می فرستد، پیاده نظام و سواره نظامش را برای تیرد اعزام می دارد و خلاصه
دست از سر ما مسلمانان بر نمی دارد. شیطان جتنی هم - به طریق اولی -
دست از سر ما بر نمی دارد و حال که خود گرفتار شده و از رحمت الهی
برای همیشه مایوس و نومید گشته است، می خواهد ما را نیز به همان راه پلید
خودش رهنمون سازد، پس باید سخت برحذر باشیم و احتیاط خود را هرگز از
دست ندهیم و فریب تهدیدها و تطمیع های شیطان را نخوریم و بترسیم از
اینکه ما را به مرض خود گرفتار سازد.

فوق: از باب تفعیل و از ماده فوق است. فوق، شکاف تیر را گویند.

فوق لکم سهم الوعید: تیر ترساندن را از شکاف تیر - به قصد شما - پرتاب
کرده است.

اغرق: از ماده اغراق یعنی کشیدن کمان را به نهایت رسانده است.
اغراق، نهایت درجه است.

البرع الشدید: کشیدن خیلی سخت. یعنی تیر را به چله کمان گذاشته و
محکم هم می کشد.

و رماکم من مکان فریب: از جای نزدیکی شما را مورد اصابت قرار داده.
یعنی به درون روح و بدن شما تیر خود را پرتاب می کند. پس شیطان به
شما بسیار نزدیک است؛ سخت مراقب آن باشید.

«وَقَالَ رَبُّمَا اغْوَيْتَنِي لِأَرْضِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَالْأَغْوَيْنَهُمْ
أَجْمَعِينَ».

و شیطان گفت: پروردگارا، حال که مرا گمراه کردی، من دنیا را

إِغْوَاءَاتٌ وَمَكْرَاهِبْهَايَ شَيْطَانٌ

آیه الله العظمی منتظری

فَلَعَمْرِي لَقَدْ فُوقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ لَكُمْ بِالْبُرْعِ الشَّدِيدِ،
وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، وَقَالَ : (رَبِّ يَا اغْوَيْتَنِي لِأَرْضِنَ
لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا تُغْوِبْهُمْ أَجْمَعِينَ) قَدْ فَايَسَّبَ بِهِمْ عَلَى
تَجَاوِظِنَ غَيْرِ مَبْصُوبٍ ، صَدَقَ بِهِمْ آيَةُ الْيَقِينِ ، وَالْإِغْوَاءُ
الْمَصِيبَةُ ، وَفُرْيَانُ الْكِبْرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ ، حَتَّى إِذَا انْقَادَ رُؤَسَا
الْجَاهِلِيَّةِ مِنْكُمْ ، وَاسْتَحَقَّكَ الظَّالِمَةُ مِنْهُ فَبَكَرَ ، فَجَعَلَ الْغَالِ
بِزِيَارَةِ الْخَلْقِ إِلَى الْأَمْرِ الْجَمِيلِ ،

موضوع بحث، بررسی خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه با تفسیر محمد عبده و یا
خطبه ۲۳۴ با ترجمه فیض الاسلام بود که آن را خطبه قاصعه می نامند.
بحث گذشته به اینجا منتهی شد که حضرت هشدار دادند مردم را از دشمن
خدا - شیطان - و از بندگان خدا خواستند که دنباله روی شیطان نکنند که
ممکن است آنها را به مرض خودش واگیر سازد، سپس در ادامه خطبه چنین

برای بنی آدم مزین می کنم و همه را گمراه می سازم.

«فذلماً بغیب بعید، ورجماً بظن غیر مصیب».

نیری در تاریکی انداخت و سنگی به تخمین و گمان پرتاب کردی.

آنکه اصابت کند.

اغوی شیطان



در اینجا حضرت از قرآن اقتباس کرده و آیه ۳۹ سوره حجر را آورده است؛ در این آیه شیطان پلید، خطاب به خداوند می گوید: پروردگار من، حال که تو سبب اغوا و گمراهی من شدی، و مرا مطرود از رحمت خویش نمودی، من هم دنیا و نعمتهای دنیا را برای بنی آدم مزین می کنم و کارهای زشت و بند را جلوی چشمهانشان جلوه می دهم تا دنبال آن راه بیافتند و از آخرت غافل شوند. و همانا من تمام مردم را گمراه می کنم و از آنان انتقام می گیرم.

بما اغویتی: بیا بیهوشی است و ما، مای مصدریته، اغویتی: یعنی مرا گمراه نمودی. البته واضح است که خداوند گمراه نمی کند ولی از باب اینکه تمام نظام وجود منتهی به خداوند می شود، لذا شیطان، گمراهی خود را نیز به خدا نسبت داده است. یا اینکه مراد این است که گمراهی من سبب شد که مرا از رحمت خود مطرود نمودی، پس مراد، لازمه گمراهی است نه خود گمراهی.

شیطان خطاب به خداوند می گوید: من کارهای زشت را برای مردم آرایش و جلوه می دهم. این توجیه کردن های غلط، یکی از بهترین مصادیق آرایش دادن شیطان است. گاهی ما با اینکه در سویدای قلبمان، اشتباه را درک می کنیم، با این حال کارهای نادرست را توجیه می نماییم، این شیطان است که برای ما توجیه می کند و این نفس اماره است که کلاه شرعی سر کارهای نامشروع و حرام می گذارد تا بهر وسیله آن را حلال و مشروع جلوه دهد. متأسفانه بعضی از افراد، گاهی با اینکه خود واقف به حکم شرعی هستند، با وسایل گوناگون و با لطایف الحیل و وارونه جلوه دادن مسئله نزد علماء، به یک راه حل دروغین می رسند و با کلاه شرعی سر آن گذاشتن، کار نامشروع را مشروع ساخته و به آن می پیردازند. این توجیه ها و تأویل های باطل، زینتهای شیطان است و تبعیت از این روش های غلط، چیزی جز تبعیت از ابلیس نیست. و اگر چنین افرادی به نفس خود مراجعه کنند، خوب می بینند که حرام خدا را حلال جلوه داده و پیروی می کنند. خداوند در قرآن می فرماید: «بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو ألقى معاذیره» انسان به باطن و درون خویش، واقف و آگاه است هر چند عذرها و بهانه هایی هم القاء کند.

البته واضح است که بندگان خالص و مخلص خدا از آن فریب ها و گمراهی ها، فریب نمی خورند و تحت تأثیر القائنات شیطان قرار نمی گیرند و خود شیطان هم اعتراف کرده است «الأعبادك منهم المخلصین». از آن مردم، بندگان مخلص تو مستثنی هستند. چرا که بندگان خالص و مخلص خداوند، هرگز در برابر شیطان، تعظیم نمی کنند و خدا را با شیطان و نفس اماره معاوضه نمی نمایند.

شیطان در دعوی خود، چنین ادعا کرد که تمام بندگان خدا را گول می زند و فریب می دهد و تخرصاً بالغیب، اظهار داشت که تا قیامت این کار خود را ادامه خواهد داد. شیطان که علم غیب ندارد و فاصله تا قیامت بسیار است، پس از کجا می دانست که همه مردم را تا قیامت گول خواهد زد؟ این چیزی جز دعوی ناصواب نبود. شیطان نیری را در تاریکی انداخت ولی همین تیر به آدمهای خودخواه و متعصب اصابت کرد. البته شیطان مایل است همه بندگان خدا را فریب دهد و با ظن و خیالی که داشت، بنظرش می رسید که از عهده این کار برمی آید. حال در بعضی از نسخه های نهج البلاغه «غیر مصیب» ذکر شده یعنی نتوانست به هدفش نایل آید و همه مردم را فریب دهد ولی در برخی دیگر از نسخه ها «مصیب» آمده و شاید «مصیب» صحیح تر باشد برای اینکه در ادامه جمله، می فرماید که فرزندان غیرت جاهلی و خودخواهان او را تصدیق کردند. پس شیطان از اول یک ادعا کرد و با تصدیق کردن متعصبان از او، ادعای خود را به اثبات نیز رساند.

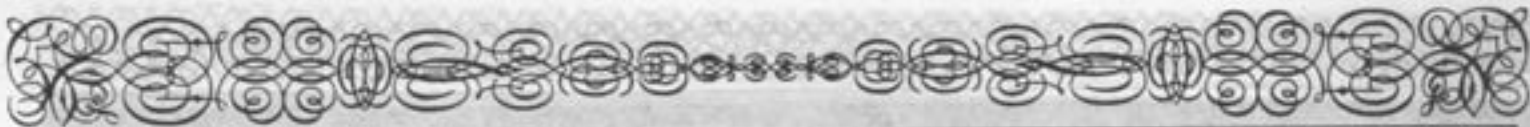
آنها که «غیر مصیب» نقل کرده اند، می نویسند که شیطان هدفش این بود تمام بنی آدم را به کفر و شرک وادارد ولی نتوانست این کار را بکند و در دعوی خود صادق نبود. پس از دو حال بیرون نیست: یا شیطان دانست که این کار را می تواند انجام بدهد و با رجماً بالغیب و با ظن و گمان چنین ادعائی کرد. ولی از اینکه برخی از مردم او را پیروی کرده و سخنش را تصدیق کردند، پس شیطان در قول خود تا اندازه ای راست گفته است، هر چند افرادی که ایمان دارند و در ایمان خود، خلوص دارند، هرگز تبعیت از او نمی نمایند.

«صدقته به ابتداء الحمیة واخوان العصبیة و فرسان الکبر و الجاهلیة».

فرزندان غیرت باطل و برادران تعصب قبله ای و عشایری و اسب سواران تکبر و جاهلیت او را تصدیق کردند.

آنان که شیطان را تصدیق کردند

همانگونه که قبلاً ذکر کردیم در زمان حضرت امیر علیه السلام، افکار پوسیده جاهلیت در عشایر و قبایل کوفه وجود داشت و روحیه خودخواهی که از دوران عصیبت جاهلی به ارث برده بودند همچنان پابرجا بود و لذا گاهی سربیک شتر نزاع می کردند و سالها دوطایفه و عشیره با هم می جنگیدند و فقط برای خودخواهی چند جوان نادان، صدها نفر از دوطرف کشته می شدند. پس این بچه های غیرتی که غیرت جاهلی و غلط داشتند و برادران تعصب که پیروی از اخلاق پلید تعصب گرائی زمان جاهلیت قبل از



پادشاه قاجار وفادار خواهم بود! من هیچوقت کشورم را به بیگانه نمی فروشم! و با قدرت ایستادگی کرد و تسلیم نشد. وقتی آن مأمور به سفیر انگلستان ماجرا را گفت، سفیر پاسخ داد: این آدم که اینقدر شخصیت دارد و قدرت روحی دارد که به زودی تسلیم نمی شود، همین برای ما خوب است. و آنگاه با لطایف الحیل و وعده ها، او را چنان تسلیم خواسته های خود کردند که نه تنها ایران را فروخت بلکه علناً احکام اسلام را نیز نادیده گرفت و خواست اسلام را تا ابد در این سرزمین از بین ببرد، که بحمدالله خداوند بیش از این مجال وفرصت به او نداد و او را از بین برد.

من گفتم: «...»
کشور پیش من تسلیم نمی شود.

انقادت: رام شد.
الجامعه: آنهائی که سرکش و چموش بودند، بنظر می آید معنای جمله این است که نه تنها مردم عادی به سراغ شیطان رفتند، بلکه آنها که چموش و سرکش بودند، نیز شیطان را پیروی نمودند. ولی بعضی از شراح نهج البلاغه «جامحه» را چنین معنی کرده اند: آنهائی که در مقابل گفته های خدا چموش بودند زیر بار شیطان رفتند. بنظر من آن معنای اول لطیف تر است. پس نه تنها افراد معمولی زیر بار شیطان رفتند بلکه شیطان با لطایف الحیل توانست افراد چموش و سرسخت را نیز تسلیم خود نماید.

استحکمت الطماعیه منه فیکم: طمع شیطان در گمراهی شما مستحکم شد.

شیطان وقتی دید آن افراد سرسخت هم که از اول چموشی می کردند و زیر بار نمی رفتند، سرانجام تسلیم فریب او گشتند، طمعش زیادتر شد. دشمنان همیشه قدم به قدم پیش می آیند و اگر دیدند کسی به آنها کار ندارد، جری تر و قوی تر می شوند. پس بایست انسان از اول بیدار باشد و دشمن را در مرز خودش متوقف سازد.

«فتحمت الحال من الشر الخفی الی الأمر الجلی».
پس حالت هجوم شیطان از پس پرده پنهانی به صورت علنی ظاهر و نمایان گشت.

علنی شدن گمراهی

دشمن قبل از وارد شدن، خیلی آرام و با احتیاط و از طریق ستون پنجم و جاسوسهای داخلی وارد می شود ولی وقتی توانست افراد زیادی را فریب دهد، و مشتریان زیادی بدست آورد، دیگر نیازی به ستون پنجم و به مخفیانه فعالیت کردن ندارد، اینجا است که علنی و آشکار وارد صحنه می شود. شیطان هم از آغاز خیلی آرام وارد صحنه جامعه می شود و با تشکیل احزاب سری و زیرزمینی، تشکیلات خود را علیه اسلام و انقلاب آغاز می کند ولی اگر نیروی زیادی پیدا کرد و افراد زیادی را توانست در حریفش وارد سازد، آن وقت قیام خود را علنی و آشکار می نماید.

ادامه دارد

اسلام می نمودند، و اسب سوارانی که در میدان تکبر و خودخواهی و جاهلیت، تاخت و تاز می کردند مورد اصابت هدف شیطان قرار گرفته، در دام آن گرفتار شدند. در سوره «سبا» می خوانیم: «ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فانبعوه الا قلیل» شیطان آن مظنه ای را که داشت و از روحیه ها و غرایز انسانها مطلع بود، لذا با ورناندازی روحیه شهوت و غضب و خودخواهی و... در انسانها و بررسی ساختمان روحی آنان، تشخیص داد که میشود آنها را به تکبر و خودخواهی واداشت و اغوایشان کرد، و این ظن و گمان ابلیس، راست درآمد لذا بسیاری از مردم، تبعیت و پیروی از او کردند، مگر عده قلیلی که تحت تأثیر افواغات و القائات شیطان قرار نگرفتند.

«حتی اذا انقادت له الجماعه منکم واستحکمت الطماعیه منه فیکم»

تا آنکه سرسختان و چموش های شما، تسلیمش شدند و طمع او در گمراهی شما محکم و ثابت شد.

طمع شیطان

عده ای از افراد هستند که سرسخت و سرکش می باشند و به آسانی زیر بار نمی روند، ولی شیطان برای اینکه آنها را نیز اغوا کند، نقطه ضعف ها را پیدا می کند و از آن راه وارد می شود تا آن چموش ها را نیز به تسلیم و انقیاد وادارد ولی در هر صورت، مدت زمان بیشتری لازم دارد تا آنها را فریب دهد.

می گویند: یک نفر شیطان را در خواب دید که طنابهایی روی شانه اش انداخته است و می رود. گفت: این طنابها برای چیست؟ شیطان پاسخ داد: این طنابها را برای افرادی که می خواهم اغوایشان کنم، تهیه کرده ام که به گردنشان ببندم و آنان را به سوی خودم بکشم. گفت: آن طنابها را که می خواهی با آن، مرا به طرف خود بکشی کدام است؟ شیطان گفت: تو که دیگر طناب لازم نداری. خودت با دست و پای خودت دنبال ما راه می افنی!

گاهی از اوقات متأسفانه برخی از افراد بدون اینکه چیزی هم بدست بیاورند، جنود شیطان و سپاهی لشکرش می شوند؛ علیه انقلاب و اسلام فعالیت می کنند ولی کسانی هستند که برای خودشان شخصیتی دارند، و به آسانی نمی شود آنان را به فعالیت علیه اسلام و انقلاب اسلامی واداشت.

نقل می کنند: انگلیسی ها در اواخر سلطنت قاجاریه می خواستند وارد ایران شوند و آن را قبضه کنند. دنبال شخصی می گشتند که صددرصد تسلیم آنها باشد و سیاستهایشان را در ایران پیاده کند برای این منظور افراد زیادی از جمله رضاخان را زیر نظر گرفتند. وقتی سراغ رضاخان آمدند، نماینده انگلیس چند بار به او پیشنهاد کرد که قشون را علیه احمدشاه بشوراند. رضاخان گفت، هرگز چنین کاری نمی کنم! من به اعلیحضرت